

شب‌های آوینیون

[نمایش‌نامه]

کوروش نریبانی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

پیش‌گفتار

شب‌های آوینیون راهی دشوار و طولانی طی کرد تا به سرانجام رسید. به درختی می‌مانست که دیر ثمر داد؛ اما پرثمر بود و عاقبت به خیر! روزی از روزهای سال ۱۳۷۰، وقتی برای نخستین بار موضوع نمایش‌نامه‌ی شب‌های آوینیون در کلاس مبانی عروسی مطرح شد، نخستین بارقه‌های لطف استاد و دوستان هم‌کلاسی بر این نمایش‌نامه تأیید.

پس از آن، ماراتن تمرین و تلاش و این‌در و آن‌در زدن برای اجرای نمایش شروع شد که هشت سال به طول انجامید! در این سال‌ها، هر بار این نمایش‌نامه پوست انداخت و شمایل عوض کرد. سه بار برای اجرا به مرکز هنرهای نمایشی وقت، پیشنهاد شد و هر سه بار بی‌دلیلی روشن، رد شد! هر سه بار هم سه کتاب به عنوان هدیه‌ی رد شدن نمایش‌نامه به ما مرحمت شد که هر سه کتاب در واقع یکی بود؛ درباره‌ی تئاتر سیاه‌پوستان امریکا!

با مزه و باورنکردنی‌ست که بابت رد شدن نمایش‌نامه‌ای ایرانی

با رنگ و بو و هویت ایرانی در کشور ایران، سه بار کتابی در مورد تئاتر سیاه‌پوستان امریکا هدیه بگیریم! ولی این هم بخشی از تقدیر عجیب این نمایش‌نامه بود که به ناچار بایستی باورش می‌کردیم. تمرین و اجرای نیم‌بند شب‌های آوینیون در این روزها، تنها یک‌بار و آن هم روی بام دانشکده‌ی سینما-تئاتر مقدور شد. از همان ایام، گروهی از دوستان هم‌کلاسی با این نمایش باقی ماندند تا... سال ۱۳۷۸ که تقدیر، سرانجام به این نمایش‌نامه روی خوش نشان داد.

به سال ۱۳۷۸، وقتی برای چهارمین بار نمایش‌نامه جهت اجرا در جشنواره به مرکز هنرهای نمایشی پیشنهاد شد، برخلاف انتظار این بار با اقبال مسؤولان وقت روبه‌رو شد. ضمن آن که لطف اساتید بزرگواری چون استاد خسرو حکیم‌رابط بی‌تأثیر نبود؛ که این بار شاید از خوش‌شانسی ما، بازخوانی متون نمایشی را بر عهده داشتند.

هشت سال از نگارش نمایش‌نامه می‌گذشت. تجربه‌ی هشت سال بلا تکلیفی و پشت در ماندن، این بار به کمک آمد تا نمایش‌نامه دوباره بازنویسی شود و شکل نهایی‌اش را بیابد. نمایش‌نامه‌ای که هشت سال به در بسته خورده بود، این بار هشت جایزه‌ی جشنواره‌ی سال ۱۳۷۸ را از آن خود کرد! افزون بر آن، نمایش موفق شد جایزه‌ی «بهترین نمایش به مفهوم مطلق» را از دست داوران صاحب‌نامی چون عزت‌الله انتظامی، علی رفیعی، خسرو حکیم‌رابط، مهدی هاشمی و تاج‌بخش فنا بیان، هدیه بگیرد.

صحنه

صحنه‌ی نمایش، تشکیل شده از خیمه‌ای معمولی برای نمایش خیمه‌شب‌بازی و دو صندلی در دو سوی آن برای تمبکی و کمانچه‌کش. این خیمه که به شکل موقت بنا شده است، می‌تواند هنگام نیاز پایین آمده و دور میز جمع شود؛ به طوری که تنها میز زیر خیمه - در ابعاد 1×2 متر- از آن باقی بماند. در جلوی صحنه، با بهره‌گیری از پرده‌هایی از جنس پارچه‌ی خیمه، خیمه‌ای در ابعاد بزرگ‌تر - درست به اندازه‌ی قاب صحنه - تدارک دیده شده با دو صندلی در دو سمت چپ و راست آن که در واقع، همه‌ی صحنه‌ی نمایش را در موقعیت مناسب (بخش پایانی نمایش) به خیمه‌ای در ابعاد بزرگ‌تر تبدیل می‌کند. نورپردازی نمایش، فضای خالی صحنه را به سه پلان تقسیم می‌کند؛ پلان نخست، انتهای صحنه و پشت میز. پلان دوم، میان صحنه و جلوی میز و پلان سوم، جلوی صحنه. بازی بازیگران به اقتضای هر صحنه از نمایش در یکی از پلان‌های یادشده انجام می‌شود.

نیمه شب است. گروه خیمه شب باز - اوستا، تمبکی و کمانچه کش - خیمه را برپا کرده اند و برای اجرای نمایش خویش مشغول تمرین هستند که قرار است فردا در قالب برنامه ای از جشنواره ی آوینیون در حضور شرکت کنندگان خارجی به نمایش گذاشته شود.

استاد خیمه شب باز، درون خیمه است و تا مدتی ما فقط صدای او و سوتکش را می شنویم. تمبکی روی صندلی راست و کمانچه کش روی صندلی چپ در حال نواختن هستند. کمانچه کش عینکی تیره به چشم دارد. عروسک طیاره در قاب کوچک خیمه می رقصد. عروسک مبارک از گوشه ی قاب خیمه، سرک کشیده و او را نگاه می کند.

تمبکی (می خواند) خیرم رسیده امشب، بر یار
خواهی آمد!

سر من فدای راهی که سوار، خواهی آمد!
به عیادتم نگارا، قدمی تو رنجه فرما!
پس از آن که من نباشم، به چه کار خواهی
آمد؟

ای حبیب من، ای طیب من!
 عشق روی تو، شد نصیب من! ...
 ... من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم؟
 حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم!
 عشوه کم بنما، ای مه تابان!
 تیر جان سوزت، می خورد بر جان! ...
 ... عجب بلایی هستی! چه ناقلابی
 هستی! ظالم بلایی هستی! ...
 (با صدای سوتک خیمه شب باز) بابا!
 عروسک مبارک
 تمبکی
 جونم بابا! (به کمانچه کش) دست نگه دار
 بینم چی می گه؟

[کمانچه کش از نواختن باز می ماند.]

عروسک مبارک بابا!
 تمبکی عزیز دل بابا! بگو جونم!
 عروسک مبارک بابا!
 تمبکی د کوفت و زهر مارو بابا! بگو چه مرگته؟
 عروسک مبارک بگم؟
 تمبکی د بگو جوون مرگ شده!
 عروسک مبارک طیاره!
 تمبکی طیاره؟ طیاره چی؟ خاطر خواهی؟
 عروسک مبارک بعله! ...

تمبکی بعله! ... آخه تو هم این جور چیزا حالت
می شه سیاسوخته؟

عروسک مبارک مگه من چمه؟

تمبکی مگه تو چته؟! ... هیچی! ... نیم وجبی
نیستی، که هستی! سیاسوخته نیستی، که
هستی! خل و چل نیستی، که هستی!

عروسک مبارک هو...! هو...! هو...!

تمبکی هو...! هو...! هو...!

عروسک مبارک خل و چل، جد و آبادته!

تمبکی خل و چل، جد و آباده... ای تف به اون
ریخت بی نورت، هی!

عروسک مبارک بابا!

تمبکی بابا!

عروسک مبارک بگو زنم شه، و الا...

تمبکی بگم زنت شه، و الا... و الا چی؟

عروسک مبارک خودمو می کشم!

تمبکی می زنم به چاک!

عروسک مبارک (با تأکید) خودم رو می کشم!

تمبکی می زنی به چاک! کجا؟

صدای اوسا (از داخل خیمه) خودم رو می کشم! ...
حواست کجاست نصرت؟

تمبکی آها... شرمنده تم / اوسا... خودتو می کشی!
ای داد!

صدای اوسا گوشت به من باشه... چیزی رو نگرفتی،

دو مرتبه می گم، بازی رو به هم نریز!

تمبکی چشم اوسا! چشم! ... بگیر آقا، رفتیم.

خودتو می کشی؟! عجب!

صدای اوسا (غرولندکنان) حالا چون این خارجکیا زبون

حالی شون نمی شه، می خوای فردا هر چی

دلت خواست بیافی به هم؟

تمبکی آهه! ... بابا حالا که آسمون به زمین

نیومده، خوب ما گوش مون این جوری شنید

دیگه...

کمانچه کش (زیر لب) «خودمو می کشم» کجا، «می زم

به چاک» کجا؟!!

تمبکی (جدی) تو سرت به کار خودت باشه،

شپیش!

صدای اوسا خيله خب ديگه. بگیر بریم، وقت تنگه.

عروسک مبارک خودمو می کشم!

تمبکی خودتو می کشی! ... ای داد و بی داد! ...

بابا طیاره خانوم! یه جوابی به این سیابخت

بده، اون جاشو بسوزون بینیم.

عروسک طیاره بهش بگو اول بیا پامو ماچ کن!

تمبکی می شنوی چی می گه مبارک؟ می گه اول بیا

پامو ماچ کن...

عروسک مبارک (جلو می آید) ماچ می کنم... ماچ می کنم...